

## سرمقاله با طعم ضرب المثل

حسین شکیب راد  
دبیر «نوجوان»



همین ابتدای کار لازم است کمی برایتان آسمان و ریسمان بیافیم. البته سعی می‌کنیم ریسمان‌ش

سیاه و سفید نباشد که اگر مار گزیده اید از آن نترسید. باور کنید دیگر آب از سر ما گذشته است، گفتیم تازه اول راهیم و خب مخاطبان نوجوان نمی‌دانند چطور باید با نشریه اختصاصی خودشان ارتباط بگیرند. البته هی به ما گفتند جوجه را آخر پاییز می‌شمارند، ولی خب ما اصلا کارمان را از زمستان شروع کرده بودیم و از قدیم گفته‌اند زمستان را نمی‌شود دست‌کم گرفت، اما دوستان کم‌نیاورند و گفتند شاهنامه آخرش خوش است.

امید چیز خوبی است. البته ما که زبانمان مو در آورد از بس در گوشه و کنار دو شماره قبل از نشریه خودتان اشاره کردیم به این که کار دست خود شماست و ریش و قیچی را دست خودتان داده‌ایم تا برای نوجوانه، محتوا تولید کنید. اما چشممان به در که نه به درگاه اینترنتی خشک شدو متأسفانه آن اندازه که انتظار می‌رفت مشارکت شما را ندیدیم. نه این که نباشد ها. از خدا که پنهان نیست، از شما چه پنهان در همین سه هفته ۱۸۰ نفری با ما در ارتباط بوده‌اند. ولی ما که می‌دانیم هشت میلیون نوجوان داریم، این عدد و رقم هابه چشممان نمی‌آید.

خدا را شکر ما در نوجوانه پاتوی کفش دیگران نمی‌کنیم. فقط حرف دل خود نوجوان ها را می‌زنیم و حالا به شما از همین تریبون محترم می‌گوییم تو هم هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو. البته می‌خواهیم کمی پایمان را از گلیم مان درازتر کنیم و این شاید به مذاق بزرگ‌ترها و برخی مسؤولان خوش نیاید. ولی نوجوان است دیگر؛ مطالبه‌گر و پر جنب و جوش. گاهی هم درباره ما گفته‌اند رو که نیست سنگ پای قزوین است!! راستی فکر نکن خب لابد دیر شده و مرا بین اعضای تحریریه نمی‌پذیرند. خبیر؛ هروقت ما هی را از آب بگیرد تازه است. به آنهایی که فکر می‌کنند آواز دهل شنیدن از دور خوش است کاری ندارم. اما به آنها که خودشان را وسط معرکه می‌بینند می‌گوییم بسم ا.... اینجا قلمرو توست. تازه اگر از قاعده تنبل نرو به سایه، سایه خودش می‌آید هم استفاده کنید می‌بینید ما همه مقدمات را بریتان فراهم کرده‌ایم. فقط کافی است برای هفته آینده این تو باشی که مطلبی در خور می‌نویسی و برای مای فرستی که به اسم خودت چاپ کنیم. موضوع می‌خواهی انتخاب، نه این که خودت انتخاب کنی موضوع را؛ نه. موضوع هفته بعد ما «انتخاب» است. یادت باشد اگر تنبلی کنی دودش فقط توی چشم خودت می‌رود.

اصل سند پراید ۱۳۲۰، مدل ۹۶، رنگ سفید، به شماره انتظامی ۸۲۲ ط ۹۶-ایران ۴۶، شماره موتور M13/6011033 و شماره شاسی NAS421100H1233181 به نام نوراله جعفری دیز مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز تیبا، مدل ۹۰، رنگ آبی، به شماره انتظامی ۲۶۸ ل ۱۵-ایران ۴۶، شماره موتور 8024082 و شماره شاسی S5810090022361 به نام معصومه زاهدی توسروندانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

اصل سند و برگ سبز و کارت موتور سیکلت آپاچی تیپ RTR180 مدل ۱۳۹۱، به رنگ سفید به شماره انتظامی ۹۷۵۴۷-ایران ۶۲۳ شماره موتور OE6LB2118060 و شماره شاسی NE8\*\*\*180B9100805 به نام محمد حقیقی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.



### قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳ ■ ۲۴ بهمن ۱۳۹۸

نوجوانه



قبول دارین گاهی اوقات گوش

دادن به یه صوت خیلی بیشتر از خوندن متنش کیف داره. پس صوت بالا رو با کمک بارکدخوان تلفن همراهتون دانلود کنید و از شنیدنش لذت ببرید

۲

وقتی نوجوون ها از احساسشون نسبت به «مادر» می‌گن

### «خوشبختی های کوچک

مادر مهربانم، آهنگ صدایت زیباترین ترانه زندگی‌ام و نفس‌هایت، تنها بهانه نفس کشیدنم شد و وجودت تنها دلیل زنده بودنم. مادر، مادر... نمی‌دانم معنای این واژه را در کجا جست‌وجو کنم؟ در زلال اشک؟ بخشنده‌ی خورشید؟ یا سرسبزی بهار؟

وقتی چشم به جهان گشودم و قلب کوچکم مهربانی لبخند و نگاهت را که پُر از صداقت و بی‌ریایی بود، احساس کردم... دیدم زمانی را که با لبخندم، لبخند زیبایی برچهره خسته‌ات نشست و دنیایت بهار شد، دیدم زمانی را که با گریه‌ام دلت لرزید و وفانی شد. از همان لحظه فهمیدم که تنها در کنار این نگاه پُر مهر و محبت است که من احساس آرامش و خوشبختی خواهم کرد...

مادر وقتی از تو حرف می‌زنم، احساس می‌کنم

پریسا سادات مناجاتی  
۱۷ ساله / کرج

### شعر

مهریه ات آب بود  
و به برکت آن  
زندگی  
برای تو  
شفاف و  
درخشان و  
زالال شد  
زندگی ات ساده بود  
آنقدر ساده  
که تا همیشه ماندگار شد  
عصمت و عفتت  
الگوی یک جهان شد  
و اینگونه بود  
که بهشت را  
زیر پای مادران آفریدند



## یه بغل بهشت

فاطمه کریمی / خمینی شهر



به خداوند نزدیک‌ترم و در مقدس‌ترین لحظات زندگی‌ام قرار گرفته‌ام. مادر، تمام خاطرات کودکی‌ام را با خط به خط نام تو می‌نویسم...

گاهی انقدر خوشبختی دم دستانم است که نمی‌بینیم، چایی که مادر برایمان می‌ریزد خوشبختی است یا شاید خوشبختی را ندیدیم یا نخواستیم ببینیم!

اما حالا، رفیق جانم، هر کجا که هستی، هر چند ساله و با تمام گرفتاری‌های تمام نشدنی که همه ما داریم.. اما امروز را قدر بدان، خوشبختی‌های کوچک را بشناس و روز مادر را بهانه کن و بهانه‌ای برای بوییدن دامن مادرت که هنوز کنار توست...



مازیار غفاری / تهران

### داستان

### «خیلی ساده

ماتوی کوچی نادری زندگی می‌کنیم. اون اما توی این کوچی با همه فرق داره. تقریباً هروقت که اون سمت رفتیم همونجا بود. در خونه‌اش باز بود و یه دونه از این چهارپایه کوچولوها گذاشته بود سمت چپ در و روش نشسته بود و به خیابون نگاه می‌کرد. یه دور هم تو صف نونوایی دیدمش. با گربه‌ها هم رابطه ش خوبه. معمولاً یه چیزی تو مشتت واسه اون گربه چشم سفید خیابونمون داره. حالا از تن ماهی گرفته تابه تکه نون. آستیکماتیسیم شدید هم داره. عینک نمی‌زنه و خیلی هم خوب می‌بینه. آخرین باری که باهاش حرف زدم سه سال پیش بود گمونم. بعد اون تقریباً تا همین چندماه پیش دیگه از اون سمت خیابون رد نشده بودم. مسیرم همیشه این طرفی بود. احتمالاً تا الان منو یادش رفته. موقع بازی کردنمون توی کوچی، برعکس بقیه اهالی محله غر نمی‌زد و مثل اون نجار سر کوچمون سرمون داد نمی‌زد که دیگه این سمت نیا. برعکس همه اونا تشویق مون می‌کرد و تا می‌دید با سرعت بیشتری نسبت به قبل داریم اسکیت بازی می‌کنیم واسمون دست می‌زد. از یکی دو نفر شنیدم چون بچه نداره با ماها مهربونه. دیروز از جلوی خونه‌اش رد شدم. اولین باری بود که جلوی در ندیدمش. چهارپایه کوچیک و سفید رنگش هم اونجا نبود. در خونه ش بسته بود. پنجره‌ها بسته بود. هیچ صدایی نمیومد. دو قدم جلوتر مثل همیشه همون نجاره و آقایی که مغازه لوازم الکترونیکی داره و فروشنده لوازم تحریر سر کوچی روی تخت کوچولوی جلوی نجاری نشسته بودن و داشتن چای می‌خوردن. می‌خواستیم ازش بپرسیم مهین خانومو ندیده؟! نپرسیدیم. یعنی لازم نشد که بپرسیم. چشمم درست رفت سمت کاغذی که روی دیوار کنار سوپرمارکت خورده بود. خیلی ساده و مختصر نوشته بودن که: همه از او هستیم و به سمت او بر می‌گردیم. بدینوسیله فوت ناگهانی بانو مهین نادری، مادر شهید نادری را.... چشم‌هایم دیگر جایی را نمی‌دید.

### ببخشید شما؟

### روایهای بزرگ



که حتی اهل کشور من نیستند اما دوست دارند درها را در درس بخوانند. من خیلی راحت توی این دانشگاه قبول شدم. ولی فقط یک سال در آنجا ماندم. نه تعجب نکنید. من کارهای مهم‌تری داشتم. رویایی که با یکی دوتا از دوستانم که آنها هم ترك تحصیل کردند باید به سرانجام می‌رسانیدم و این کار را هم کردیم.

اسم بهترین دانشگاه شهر یا کشورتان چیست؟ حتماً قبل از کنکور خیلی برای رسیدن به آن سرو دست می‌شکنید. اگر هم الان در یکی از دانشگاه‌های معتبر کشورتان مشغول به تحصیل هستید پز آن را به دوستانتان می‌دهید! اسم دانشگاه مشهور کشور من را احتمالاً شنیده‌اید: «هاروارد». نوجوانان و جوانان زیادی را می‌شناسم

برای کشف شخصیت این شماره از «ببخشید شما» تا انتهای ضمیمه رو بخونید. فقط یادتون باشه این زبان حال ایشونه اما به قلم ما.